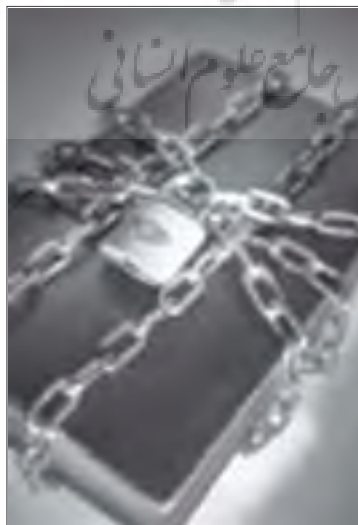


سرنوشت کتاب در دنیای سانسور دولتی یا خود سانسوری

گرفته و به جان پژوهش‌ها و کتاب‌ها بیفتند. هیچ‌یک از دست اندرکاران سانسور کتاب نه این که نمی‌دانند، بل که نمی‌خواهند متوجه شوند که یک کتاب پژوهشی با چه خون دلی در این سرزمین ضد کتاب به بار می‌نشیند و پس از گذشتن از صدها پیچ و خم و کوره راه‌های بسیار پرفراز و نشیب، اگر با درصدی اندک از تمام خطرهای برسد و جان سالم به در برد، از زیر چاپ خارج می‌شود و تازه بدبختی نویسنده و یا پژوهش‌گرش شروع می‌شود که چه گونه آن را در بین این همه مدعیان روشن فکری، اما دریغ از هزینه کردن به اندازه یک پاکت سیب زمینی یخ زده برای خریدن یک کتاب، پخش کند و با چه پشتوانه‌ی مالی قدرت مندی به

جدا از متن اصلی را اضافه کند. سختی‌ها و جان به لب رسیدن‌های این جوان در دریافت مجوز برای چاپ کتاب‌های پژوهشی‌اش درد یک فرد خاص نیست. مشکل جامعه‌ی فرهنگی ما است. مشکل گروه‌بازین و بررسی‌کننده کتاب نیست، مشکل سرداران و فرمان‌دهانی است که اجازه می‌دهند تا زبردستانشان تیغ سانسور در دست



پیش‌ترها اشاره کردیم که محمدرضا زاده‌وش را برای نخستین مرتبه در صف انتظار دریافت مجوز فی‌پا که آن وقت‌ها در ساختمان‌های پشت فرهنگ‌سرای نیاوران مستقر بود دیده بودیم و در یک گفت‌وگوی کوتاه، اگرچه بسیار جوان بود و کم‌سن و سال، هم در پندار و هم در گفتار، نیک می‌نمود. پژوهش‌های این جوان بیش‌تر در زمینه‌ی دین باوران و خردمندان اسلامی است. وی سعی می‌کند آن‌چه را که صاحبان تفکرات دینی در کتاب‌هایشان به عنوان محور اصلی استفاده می‌کنند، بدون فراز و فرود و یا کاهش و افزایش بنویسد، یعنی درست همان وظیفه و تعهدی که هر پژوهش‌گر متعهد باید برعهده گرفته و آن را به انجام برساند و در جایی که لازم باشد نقد و تفسیری

پژوهشی دیگر و چاپ کتاب‌های دیگرش پردازد؟

چندان از حقیقت ماجرا دور نشویم. وقتی تاریخ صدسال پیش سرزمین مادر مجموعه‌ی ۴۰ جلدی «تاریخ قرن بیستم» پژوهش و نگارش «سردبیر مجله‌ی فردوسی» که ۳ سال قبل مجوز چاپ گرفته است و به دلیل برخی مسایل فنی چاپ آن به درازا کشیده شد و یک جلد از مجموعه‌ی ۴۰ جلدی آن از چاپ درآمده و چاپ جلد دوم آن با مشکلات بررسی مجدد و ضبط مجوز چاپ و حذف بیش‌تر از ۳۵ مورد از مطالب ۱۰۰ سال قبل مواجه شده است، چه انتظاری از کتاب‌های تاریخ روز می‌توان داشت؟

به عنوان نمونه: کدام قسمت از آن مطالب کهنه و قدیمی که در صفحه‌ی ۱۱۹ درباره اعتصاب کارگران راه‌آهن استرالیا و مقایسه‌ی حقوق دموکراتیک آن کارگران با کارگران ستم دیده ایران، و در صفحه‌های ۱۳۴ و ۱۳۵ درباره ریشه‌های بهائیت و بابی‌گری در ایران و در صفحه‌ی ۱۷۱ در مورد مجازات وحشت‌انگیز و جان‌خراش زنان در ایران و وجود چاه

هراس آور شیطان در شیراز و مقایسه‌ی وضعیت اسفناک زنان سرزمین مان با نهضت‌های مترقی و روبه‌رشد زنان اروپایی و آمریکایی ۳۰۰ سال قبل، و مطلبی که در صفحه‌ی ۱۹۱ درباره مقایسه‌ی سرعت قطارهای آلمان و ایران، و مطلبی که در صفحه‌ی ۲۰۲ در مورد برگزاری مراسم شکرگذاری گروهی از کشاورزان بی‌سواد و نادان در مورد ازدیاد محصول تریاک در شهرهای مختلف ایران، و مطلبی که در صفحه‌ی ۲۸۵ در مورد عقب‌مانده‌گی، بی‌سوادی و خرافاتی بودن مردم ایران، و مطلب تفسیری که در صفحه‌ی ۴۱۲ درباره خرافه پرستی و بی‌سوادی مردم تحت ستم حاکمیت قاجار، و بسیاری مطالب دیگر که در بیش‌تر از ۳۵ مورد در عصر مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه که تمام موارد یادشده حداقل مربوط به ۱۰۰ تا ۱۰۳ سال پیش می‌باشد مورد سانسور قرار گرفته است، خلاف شرع، دین، عرف و اخلاق بوده است؟ اگر یک روزنامه‌نگار و یک پژوهش‌گر نتواند حوادث ۱۰۰ سال قبل سرزمینش را برای آگاهی نسل‌های

آینده‌اش بنویسد و مقایسه کند، پس چه کسی اجازه این کار را دارد؟ اگر تاریخ را قبول نداریم، تمام تاریخ را قبول نداشته باشیم. انتخاب گزینشی روی داده‌های تاریخی، تحریف آشکار زندگی و اساس هستی است. فراموش نکنیم تمام مذاهب چندخدایی و تک‌خدایی، تمام ادیان زمینی و آسمانی و تمام باورهای اخلاقی و ضد اخلاقی بشر، بی‌گمان و بدون استثنا گوشه‌هایی از تاریخ بوده‌اند که پژوهش‌گران سرزمین‌های مختلف حقیقت را از افسانه جدا کرده‌اند و ما امروز به دانشی که متعلق به دیگران بوده است، به خود می‌بالیم و شگفتا که اجازه نمی‌دهیم فرزندان همان پژوهش‌گران به‌کندوکاو علمی خود برای گسترانیدن واقعیت‌های تاریخی پردازند. این حقیقت را نیز بپذیریم که تاریخ‌های تحریف شده و سربه‌راز، تبدیل به دروغ و خرافات می‌شوند و باعث گمراهی انسان‌ها ...

بنابراین، این درد یکی، دو نفر نویسنده به نام محمد رضا زاده‌هوش و یا محمد کرمی نیست.

این درد مشترک تمام روزنامه نگاران و نویسندگان است که با مشکلی به نام سانسور کتاب، سانسور خبر، سانسور رسانه و سانسور علم اطلاع رسانی روبه‌رو هستند. و تا جامعه‌ی ما تمام جوامع بسته و حاکمیت‌های توتالیتر دیگر قفل‌ها را از دهان‌ها و زنجیرها را از قلم‌ها باز نکنند، رسیدن به آرمان شهری که عدالت اجتماعی حرف اولش باشد و فاصله‌ی فقیر و غنی به حداقل برسد و تنگ‌ناها و نابه‌سامانی‌های

زیست محیطی شهروندان فروکش کند، در پناه هر حکومتی، چه دینی و چه غیردینی، چه زمینی و چه آسمانی غیرممکن است. **انگاری ما چشمانمان را به عمد بسته‌ایم و نمی‌خواهیم بپذیریم که تاریخی داشته‌ایم. آن هم چه تاریخی!! تاریخی سرشار از فکر، فرهنگ، اندیشه، خرد و بالنده‌گی.** ما چه تقصیری داریم که دیگران نتوانسته‌اند به این اوج برسند و آن قله را فتح کنند! اگر بسیاری از سرزمین‌های امروزی بی‌ریشه،

بدون تاریخ و زاده بالکانی‌زاسیون و یا تقسیم‌های فراز و فرودهای استعماری هستند، گناه نژادی به نام نژاد آریایی و سرزمینی به نام ایران چیست؟! «مجله فردوسی»

«مجله فردوسی»

مجوز نشر اندیشه یا مجوز مرگ

اندیشه

این ماجرا را بر خلاف ماجراهای دیگر نمی‌توان گفت که از کجا آغاز شده است، آیا این هم ریشه در خون ما ایرانیان دارد و بس، یا یک بیماری جدید است و یا یک بیماری است که نبضش در دوران معاصر تندتر می‌زند؟ نمی‌دانم، اما مدت‌ها است که می‌خواهم چیزی در این باره بر روی کاغذ بیاورم که به خود می‌گویم: «نه، دست نگهدار، همه‌ی این‌ها خواب و خیالی بیش نیست، مگر می‌شود یک نفر از اهل قلم به

تصدی وزارت ارشاد برسد، و چنان در امر ممیزی بر هم کاران خویش در سراسر کشور سخت بگیرد که کارها بماند و با اندیشه‌ها تقابل شود؟».

دوباره به اداره ارشاد می‌روم، اما، به زیارت‌برس محترم کتاب هم نایل نمی‌شوم، می‌گویند که کنکور داشته و سر کار نیامده است! باز صبر می‌کنم، اما این بار که به اداره ارشاد مراجعه می‌کنم و درمی‌یابم که پس از گذشت چندماه، برای کتابم

مجوز صادر نشده، و آن کتاب بی‌چاره مفلوک، هم چنان روی میز بررسان محترم، مشغول خوردن خاک پاک اداره ارشاد است، دوباره این اندیشه در ذهنم جان می‌گیرد که نکند مقامات بالا، باقی نویسندگان را از اصحاب قلم می‌دانند و این جانب را نه ...

جالب است بدانید، کتابی که در اخذ مجوز نشر برای آن وامانده‌ام، کتاب شرح دعای سمات از مرحوم دهکردی اصفهانی است که بنده آن را تحقیق و تصحیح کرده‌ام، کتابی با درون مایه‌های مذهبی که البته



شاید تنها جرمش این باشد که از مذهب برای پیشبرد مقاصد سیاسی، استفاده نکرده است.

بنده عرایضم را کوتاه می‌کنم و چون هیئت دولت دستور داده‌اند که نقدها علیه دولت، بدون دلیل و مدرک نباشد، باقی نوشته‌ها را به ذکر برهان‌هایی چند اختصاص می‌دهم:

۱- کتاب بنده حقیر مثل کتاب‌های بسیاری دیگر، در دولت پیشین موفق به اخذ مجوز شده است، چه‌گونه ممکن است که یک کتاب در دولتی قابل چاپ و در دولت بعدی که با انتخاب مردم همان کشور به قدرت رسیده، غیرقابل چاپ باشد؟

۲- هنگامی که برای کتاب این جانب مجوز صادر شد، به سبب نبود و کمبود و گرانی کاغذ، ناشر نتوانست آن را به چاپ برساند، و وقتی آن را به ناشر دیگر عرضه کردم، این ناشر محترم نیز به سبب فتنه‌های روزگار کج‌مدار، ورشکست شد، و این بنده ناچیز و ذره حقیر، تا بیایم به خودم بیایم دولت عوض شد، و کشتی بان را سیاستی دیگر آمد که بله دوباره باید بیایی و مجوز بگیری. ابتدا گمان کردم که اقبال

من چنین بوده، ولی آن‌گاه دانستم نویسنده‌گان معتبر و پرکار دیگر نیز به همین روز افتاده‌اند، و مثلاً حتا فیلم «هامون» از داریوش مهرجویی کارگردان ایرانی که بارها و بارها در سیمای جمهوری اسلامی و ویدیو کلپ‌های داخل و خارج از کشور به نمایش درآمده، و پخش شده است، اکنون چهل تکه از آن در نمایش اخیر شبکه چهارم سیما سانسور می‌شود، به خود می‌آیم. حال، پرسش این حقیر از مسؤولان امر آن است که اگر مجوزهای صادر شده قبلی اعتبار ندارد، پس مدارک دانشگاهی صادر شده در دولت‌های پیشین را نیز تجدید کنند و بدین ترتیب، مدرک همین آقایان مقامات و دست‌اندرکاران نیز فاقد ارزش است. خدا به داد کسانی برسد که در رژیم شاهنشاهی فارغ التحصیل و به اخذ مدرک نایل شده‌اند، آن‌ها که دیگر هیچ!

۳- در دولت فعلی که بنده در انتظار مجوز به سر می‌بردم، ناشری در شهر قم، اقدام به چاپ و نشر همین کتاب با اشتباهات و تحریفات فراوان کرد، پرسش این است که شهر من اصفهان، با شهر قم چه

تفاوتی دارد؟ آیا باید قانون در هر شهری به یک صورت جداگانه قرائت شود؟ معنی ملوک الطوائفی همین تبعیض در اجرای قانون نیست؟ مجریان قانون و بررسان همه‌ی شهرهای ایران را مگر یک وزیر تعیین نکرده است؟

۴- در جریان اخذ فیفا (فهرست نویسی پیش از انتشار) از کتابخانه‌ی ملی به بنده گفته شد که برای این کتاب، قبلاً فیفا گرفته شده، و شما دیگر نمی‌توانید برای آن فیفا بگیرید و آن را منتشر کنید؛ **اول:** انتشار کتاب یا عدم چاپ آن به کتابخانه‌ی ملی چه ربطی دارد؟ **دوم:** فیفای کتاب را قبلاً خود من گرفته بودم؛ **سوم:** مگر این همه کتاب مفتاح‌الجنان و کتب ادعیه برای صدمین بار و توسط ناشران گوناگون، فیفا دریافت نمی‌کنند؟ **چهارم:** چه‌گونه شد که برای ناشر قمی که اقدام به چاپ همین کتاب کرد، بلافاصله فیفا صادر شد؟

۵- کتابی که بنده می‌خواستم اقدام به چاپ و نشر آن کنم تصحیح نسخه بود؛ یعنی به سبب مطالعاتم در دعای سمات و تشابهات معانی و کلمات آن با کتاب‌های مقدس،

با مشقت و مرارت فراوان، اقدام به تهیه‌ی عکس از نسخه‌ی خطی آن از کتابخانه‌ای کردم، و پس از افزودن مقدمات لازم و استخراج و تحقیق گفتارهای آن و توضیحاتی در پاورقی، متن آن را تصحیح کردم، صدور مجوز برای یک متن کهن، چه معنی دارد؟ حالا آمدیم و یک جایش هم با مذاق کسی نخواند، آیا می‌توان آن را سانسور کرد یا باید به اصل دست نوشته پایبند بود؟ آیا بررسان محترم اداره ارشاد،

تفاوت تصحیح و نگارش را می‌دانند؟ من مصحح هستم نه نویسنده اصلی.
۶- در چاپ کتاب که توسط ناشر قمی، صورت پذیرفته، تحریفات و اشتباهات فراوان صورت گرفته، و گاه در یک

صفحه، ده کلمه را تغییر داده‌اند و غلط‌های فراوان، درک معنی را مشکل کرده است، پس بررسان کتاب چه کار کرده‌اند و نقش آن‌ها چه بوده است؟ آیا بررسان در صدور مجوز برای چنین کتاب‌هایی نباید صحت و اصالت نسخه‌ی چاپی را بسنجند، و از بروز چنین

تحریفات‌ی جلوگیری کنند؟

۷- کتابی که من اقدام به تصحیح آن کرده‌ام، و می‌خواستم چاپش کنم، نوشته‌ی سیدابوالقاسم دهکردی است که از مشایخ اجازه حضرات آیات بروجردی و مرعشی از مراجع جهانی تشیع به شمار می‌رود، و از جمله برای امام خمینی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی نیز اجازه صادر کرده است.

۸- به عقیده من، ممیزی کتاب به خودی خود اشکالی ندارد و یک



برای صدور یک مجوز ناقابل، امری ناپسند است. وزارت محترم ارشاد باید در کشف صاحبان اندیشه بکوشد، مترجمان و مصححان و مؤلفان را بیابد و آن‌ها را تشویق به نشر آثار و اندیشه‌هایشان کند، نه این که جلوی همان‌هایی که می‌خواهند کار بکنند هم سنگ بیندازد...

۹- در فرصتی که این نوشته انتشار می‌یابد و یا بلافاصله پس از آن، برای کتاب مورد نظر این کوچک، احتمالاً مجوز صادر خواهد شد، و همه‌ی آن‌چه گفته‌ام را تکذیب خواهند کرد که بله، مجوز از روز اول هم صادر شده بود و تو نمی‌آمدی آن را بگیری؛ به هر صورت، این یکی هیچ، ولی برای کتاب‌های بعدی‌ام چه بکنم؟ نویسنده گان و

پژوهش‌گران دیگر در سرتاسر ایران با این حس بدبینی که نسبت به کارها و آثارشان وجود دارد چه خواهند کرد؟

«محمد رضا - زاده‌هوش»

اصفهان



نوع، نظارت مستقیم برای چاپ کتاب است آن هم در کشوری که بلافاصله پس از یسک آزادی کوچک، خودمان را گم می‌کنیم و مثلاً دختر و خواهر و زن همسایه را به خود حلال می‌بینیم، ولی جلوگیری از چاپ اندیشه‌های اصیل اسلامی و معطل کردن زیاد